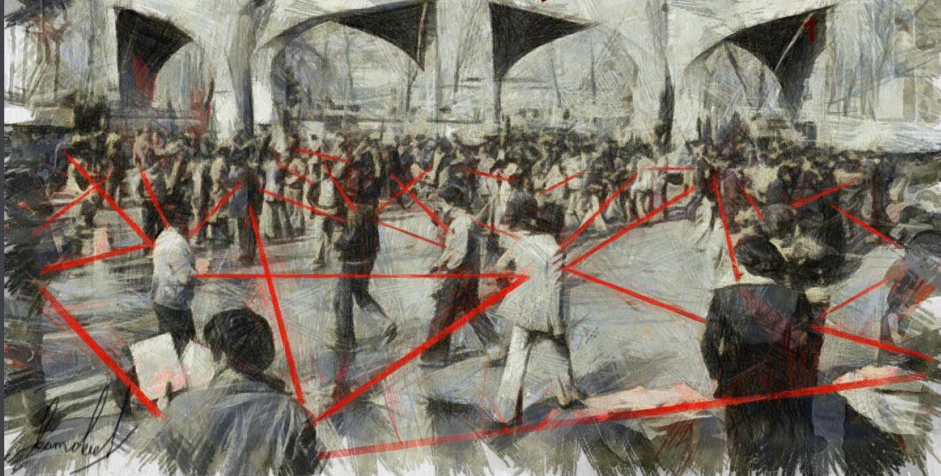


## کنش سیاسی در فاصله با سیاست

محمد رضا تاجیک



1

بدیو در دفاع از سیاستی در فاصله از دولت می گوید: «فاصله گیری از دولت» دلالت دارد بر نوعی از سیاست که ساختار یا موضع گیری هایش تابع دستور کار و زمان بندی دیکته شده از سوی دولت نیست. مثلاً زمان ها و اوقاتی که دولت تصمیم می گیرد مردم را به انتخابات فراخواند، یا در نزاع مشخصی مداخله دهد. این ها مثال هایی است از آنچه من «فراخوان های دولت» می نامم، جایی که دولت دستور کار را تعیین می کند و زمان بندی رویدادهای سیاسی را کنترل می کند. فاصله گیری از دولت یعنی عمل کردن بر اساس استقلال کافی از دولت، صرف نظر از این که دولت چه چیزی را مهم می داند و چه کسی را خطاب قرار می دهد. این فاصله گیری اجازه نمی دهد دولت فعالیت های سیاسی را جهت دهد، ساخت دهد و سمت و سوی شان را تعیین کند. ... بنابراین فاصله گیری از دولت یعنی فرایند سیاسی و تصمیم های آن باید کاملاً مستقل از دولت، آنچه او مهم می شمارد و آنچه به عنوان چارچوب امر سیاسی به ما تحمیل می کند صورت پذیرد. منظورم از «دولت» در این جا معنای موسّع آن است، شامل حکومت، رسانه ها و حتی آن ها که تصمیمات اقتصادی می گیرند. وقتی اجازه می دهید دولت بر فرایند امر سیاسی سیطره داشته باشد، شما بازی را از پیش باختید، زیرا شما پیشاپیش استقلال سیاسی تان را واگذار کرده اید.

2

جریان اصلاح طلبی «واقعا موجود» دیرینه است که سیاست خود را در فاصله ای بسیار نزدیک با سیاست رسمی یا سیاست دولت تعریف کرده است. از این رو، «فراخوان های دولت» هنگامه های حضور و کنش گری آن ها را می آفریند. به بیان دیگر، استراتژی جریان اصلاح طلبی رسمی همواره استراتژی

«فاصله زدایی» بوده است: محو و یا به حداقل رساندن فاصله میان خود و دولت و قدرت مستقر. اصلاح طلبان در/با قدرت هیچ گاه به سیاست به مثابه یک فرایند که می تواند در فاصله با سیاست رسمی معنا یابد ننگریستند، و هیچ گاه به آن رخداد عظیمی که قوام بخش فاعلیت سیاسی و مقوم وجود آنان در هیبت و هویت سوژه سیاسی شد، وفادار – که مسئله ای است مربوط به ساحت عمل؛ باید چیزی را سازمان دهی می کردند، باید کاری می کردند – نماندند. جرعه ای از دریای وجود معرفتی و اندیشگی و مرامی رخداد اصلاح طلبی نچشیده، سیرابش شدند و هم خود و هم رخداد را در شرایط «اشباع شدگی» احساس کردند. اگرچه این پرشدگی و اشباع شدگی، گسستی وحشیانه و خشونت بار و رادیکال را موجب نشد، اما دفتری به روی اصلاح طلبان گشود که در آن پیدا کردن چیزی نو در حوزه وفاداری و وفاداری به وفاداری – وفاداری به وفاداری، به مفهوم دقیق کلمه، نه از سرگیری یا شروع مجدد است و نه گسست محض، بلکه به معنای یافتن چیزی تازه، و در انداختن طرحی نو است – بسیار سخت بود. از این رو، جریان اصلاح طلبی در تاریخ اکنونش با بحرانی شالوده شکن به نام بحران وفاداری (نام دیگر بحران اشباع شدگی) مواجه است. امکان و استعداد بازتولید سرمایه ی اجتماعی، خلق مفاهیم و دقایق گفتمانی جدید، در انداختن طرحی نو در عرصه ی کنش گری اجتماعی و سیاسی، آفرینش سوژه ی سیاسی متفاوت، باز توزیع امر محسوس، خلق ممکن از ناممکن، بازتولید استعداد استعاری و هژمونیک شدن خود را – در عمق و گستره ی محسوسی – از دست داده است. نسبت آن با وضعیت و تاریخ اکنون دچار خلل شده است.

3

اما همان گونه که بدیو می گوید، هر پایانی در عین حال چیزی نو است. بی تردید، نمی توان از پایان اصلاح طلبی سخن گفت، زیرا اصلاح طلبی یک پروژه و پروسه ی ناتمام است و هنوز به اشباع شدگی و پرشدگی کامل نرسیده است. اصلاح طلبی دفتری گشوده است که هر ورقش منتظر مدادی دیگر، خطی دیگر، نبشته ای دیگر، نگاهی دیگر، خوانشی دیگر و حتی پاک کنی دیگر است. شاید تدبیر آن بحران در وفاداری، یا در وفاداری به وفاداری، و یا تلاش برای یافتن چیزی تازه و در انداختن طرحی نو – و نه در پیوست یا گسست محض – نهفته باشد.



